

## «اعیان العصر»

### در يك تصفح

جويا جهانبخش

سطور تراجمنامه‌ها باز می‌توان جست و این نگارش‌ها را به منزله اسناد گویای فراز و فرودها و بود و نبودهای مردمانی مورد کاوش قرارداد که ما میراث‌بران ایشانیم.

ده‌ها و بل صدها تراجمنامه، در گستره اقالیم قبله پدید آمده که بعضاً به چندین مجلد کلان برمی‌آیند و هنوز، چنان‌که می‌سزیده است، بررسی نشده‌اند و آگاهی‌های مندرج در آنها به شکل سامان‌یافته‌ای مورد تحلیل قرار نگرفته است؛ آگاهی‌هایی که بررسی و تحلیلشان افق‌های تازه‌ای در شناخت تاریخ و ادب و فرهنگ، پیش روی ما، خواهد گشود و برخی اشتباهات معرفتی ما را اصلاح خواهد نمود.

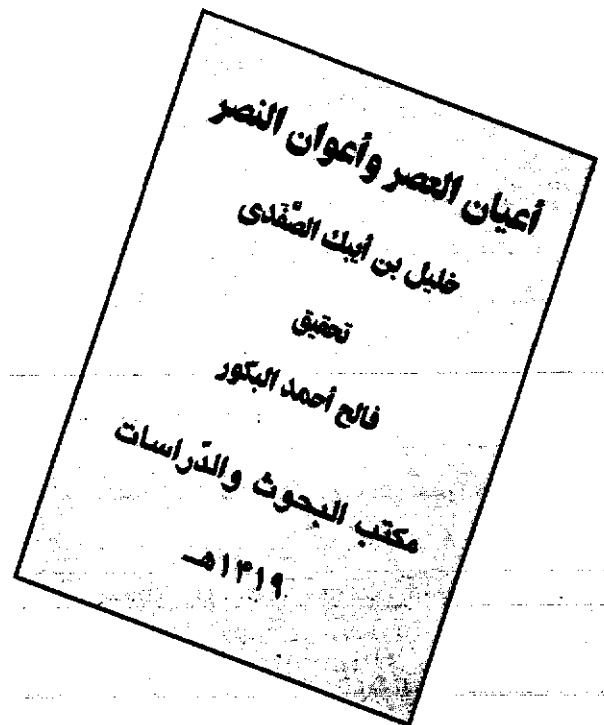
صلاح‌الدین ابوالصفاء خلیل بن ابیک بن عبدالله صفدی، از تراجم‌نگارانی است که میراث وی، خصوصاً با عنایت به حساسیت روزگارش که وارث پیامدهای حمله مغول و استقرار حکومت ایلخانان است، به پژوهش و باز کاویدن می‌ارزد.

وی در صَفْدَ به سال ۶۹۶ هـ. ق. زاده شد و به سال ۷۶۴ هـ. ق. به علت طاعون درگذشت. (اعیان العصر و اعوان النصر، ص ۴ و ۱۰).

این مرد توانست نامورانی از هم‌روزگاران‌ش را ملاقات و از ایشان بهره‌گیری کند. ذوق شیخی و پویایی فردی هم با او یار بودند و از وی نویسنده‌ای پرکار ساختند که به قول ابن کثیر (ص ۵) قریب به دوست مجلد اثر پدید آورد.

شهرت اصلی صَفْدی به الوافی بالوفیات اوست که ذیلی است بر وفیات الأعیان. از این رو و به سبب برخی آثار دیگرش، بیشتر به عنوان یک تاریخ‌نگار اشتهاار یافته ولی آن گونه که از مجموعه آثار او پیداست، بیشتر ادیب است، تا مورخ. هر چند شعرش پایگاه رفیعی ندارد، پردازش دائم او به باریکی‌های ادبی و صناعات و آرایه‌های سخن و سخنوری گواه ماست در این سخن.

از آثار اوست (ص ۹۷): اعیان العصر و اعوان النصر؛



اعیان العصر و اعوان النصر، خلیل بن ابیک الصفدی، تحقیق: فالج احمد البکور، بإشراف مکتب البحوث والدراسات، ج ۴، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۸ م.

سودبخشی کتب تراجم و تذکره‌ها و طبقات اعلام، تنها در این نیست که گهگاه سال و روز زاد و مرگی را در آن بازجویند، یا مشایخ و استادان و سفرهای علمی ناموری را معلوم دارند، بلکه نوع این کتب آئینه پیشینه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای است که اصحاب تراجم (مترجمان) در آن بالیده و به ظهور رسیده و زیسته و تحول آفریده‌اند.

گذشته از حال و هوای جامعه در عصرهای پیشین، کثیری از نکات باریک مربوط به دانش و هنر و اندیشه را در زیر و زبر

تصحیح التصحیف و تحریر التحریف؛ جلوة المذاكرة فی خلوة المحاضرة؛ جنان الجناس (در بدیع)؛ حسن التصریح فی مائة ملیح (دیوان شعر)؛ رشف الزلال فی وصف الهلال؛ طرد السبع عن سرد السبع؛ الغیث الذی انسجم فی شرح لامیه العجم؛ لوعة الشاکى و دمة الباکى؛ خیر الفلاح فی مختصر الصحاح (صحاح جوهری)؛ نفوذ السهم فیما وقع للجوهری من الوهم؛ نکت الهمیان فی نکت العمیان؛ طبقات النحاة؛ غوامض الصحاح؛ تذکرة الأدب (۳۰ مجلد).

اثری از وی که موضوع این یادداشت است، اعیان العصر و أعوان النصر اوست که اخیراً چاپ چهار جلدی آن از سوی دارالفکر بیروت انتشار یافته است.

صفدی در مقدمه کتاب، پس از یادکرد سودمندی های آگاهی از اخبار گذشتگان و دیده وری هایی که از مطالعه کتب تاریخ و تراجم حاصل می آید، از اثر بزرگ و بلند آوازه اش - به تعبیر خود صفدی: «تاریخی الکبیر» - موسوم به الوافی بالوفیات، یاد می کند و می گوید که در آن ذکر جمله ای از بزرگان و سرشناسان را از روزگار پیامبر (ص) تا روزگار خویش گردآورده بوده است، و چون الوافی بالوفیات مطول بوده و از اقتصار و اختصار رویگردان، خواسته تا پس از فراغت از آن، تاریخ عصر خود را از آن کتاب درازدامن برگزیند و تاریخ هم روزگاران خویش را ولو آنکه ایشان را ندیده و از استوار گویان خیرشان را شنیده باشد، گرد آورد. از این رو آغاز تاریخ مورد بحث را سال ششصد و نود و شش - که سال ولادت خود اوست - قرار داده و این اثر را، از همان زمان آهنگ تألیف، اعیان العصر و أعوان النصر نامیده است.

از تراجم ارزشمند اعیان العصر، بویژه از منظر ایرانشناسی، شرح حال «أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن محمد علاء الدولة البیابانکی ... العلامة رکن الدین السمنانی» (ص ۱۸۹ و ۱۹۰) است. صفدی از دانش اندوزی سمنانی، آثارش - که به قولی بالغ بر سیصد مصنف می داند - و خلیقات و سوانح احوال وی یاد می کند. تندی سمنانی را در مورد ابن عربی و آثار وی - که همانا از علل اشتهار علاء الدولة شده است - یاد نموده و از مکارم اخلاق پیریابانکی سخن ها گفته است. می گوید: دخیل سمنانی از املاکش، حدود نود هزار درهم بوده که در آشکار و نهان انفاق می نموده. چهره سمنانی آنگونه که صفدی ترسیم می کند، چهره عابدی است با آثار نسک و ورع در سیما، ملیح الشكل و کثیر البر و الایثار. (ص ۱۹۰).

وی همچنین ترجمه مفصلی از خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (ص ۱۴۰۲-۱۴۰۴) و پسرش، غیاث الدین محمد،

(ص ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹) در اعیان ثبت نموده است.

معتقدست خواجه رشید، خود، نخست یهودی بوده و سپس اسلام آورده و پدرش یهودی از جهان رفته است (ص ۱۴۰۳). اقوال بعضی کسانی را که صراحتاً این وزیر نامور را ملحد و دشمن اسلام دانسته اند، آشکارا آورده است. (ص ۱۴۰۴). این گزارش هم از جهت نزدیکی زمانی به خواجه و هم داوری ها و اخبار درج شده پیرامون وی - از جمله این که او تفسیر را فلسفه آمیز کرد و کلام خدای را بدک نمود - پُر ارزش است؛ هر چند برخی از داوری های منقول در آن نزد نگارنده چندان پذیرفتنی نیست. در گزارش صفدی، خواجه غیاث الدین محمد (در متن: غیاث الدین خواجا [کذا]) فرزند خواجه رشید، صالح تر و دین ورزتر و مسلمان تر از پدرش نموده شده و صراحتاً گفته شده: «وکان خیراً من والده». (ص ۱۸۳۹).

دیگر از تراجم اعیان العصر، ترجمه ابن فوطی، صاحب مجمع الآداب است که به قول صفدی این اثر در پنجاه مجلد بوده است. (ص ۹۷۱).

صفدی، ابن فوطی را بیخت گرامی داشته و با القاب «الشیخ الإمام المحدث المؤرخ الأخباری النسابة الفیلسوف الأدیب» یاد کرده است. (ص ۹۷۰ و ۹۷۱).

خط ابن فوطی را بسیار ستوده و گفته که وی روزی چهار گُراسه (جزوه) بدین خط شگفت کتابت می نموده و کسی که او را دیده به صفدی گفته که ابن فوطی می خوابیده و پشت بر زمین می نهاده و آنگاه در حالی که دستانش به سوی سقف بوده، می نوشته است. (ص ۹۷۱)

ضمن نقد حال ابن فوطی از کتابخانه رصدخانه مراغه هم که ابن فوطی بیش از ده سال در آنجا کار می کرده، یاد نموده و گفته است که آن کتابخانه، «علی ماقیل» شامل چهارصد هزار مصنف بوده و سپس می گوید «اصح» آن است که چهارصد هزار مجلد باشد. (همان).

صفدی که خود شاگرد ابن تیمیه بوده، در ترجمه او گشاده دستی بسیار کرده و شرحی دراز از حیات و آثار و اشعار تقی الدین ابن تیمیه و آنچه درباره او گفته اند قلمی کرده است. (ص ۱۳۶-۱۴۷) و هنر کس اعیان العصر را بنگرد درمی یابد که در حق او چه «جانفشانی» ها نموده است!

شیعی یا متشیع اند و صفدی با حساسیت بدین موضوع پرداخته است و معمولاً اظهار خصومتی نموده است.

در ترجمه ابراهیم بن ابی بکر بن عبدالعزیز کتبی (ص ۳۷) آورده: «کان یتشیع، ویری ان عرفه بذاك یتضوع وهو یتضیع». صفدی «ابراهیم بن ابی الغیث، الشیخ جمال الدین بن الحسام البخاری» را به عنوان «الفتیه الشیعی» و شاگرد «ابن المطهر» (=علامه حلی) معرفی کرده و گفته که وی مقیم ناحیه شقیف از بلاد صفد بوده و در قریه ای دو مجلس، یکی برای میهمانان و دیگری برای طالبان علوم، داشته است. (ص ۶۲)

صفدی به سال ۷۲۲ هـ. ق. او را در قریه محل زندگی اش دیده و در باب «رؤیت و عدم رؤیت» با وی مباحثه نموده است. وی خود را در این مناظره مدافع «ست» می داند و در ضمن عباراتی که در وصف آن گفتگو می آورد، فقیه شیعی را می نکوهد، هرچند برخی محاسن او را هم یاد می کند؛ چنان که می گوید: «وکان شکلاً حسناً وذا منطق لستاً». (همان). روی هم رفته عصبیتی حقیقت پوش در برخورد با شیعه دارد.

این جمال الدین بن حسام که گاه با ابن تیمیه هم به بحث و مقابله می پرداخته، اهل شعر بوده و صفدی اشعاری از وی نقل کرده است؛ از جمله شعری که وقتی به خانه او ریخته بوده اند و تحت فشار بوده، گفته است و در آن عقیده اش را درباره اهل بیت (ع) و صحابه ابراز می دارد. (ص ۶۳ و ۶۴) مطالب این شعر درباره خلفای سه گانه، یادآور موضع صاحب نقض، عبدالجلیل قزوینی رازی، در این باب است و به احتمال، از روی تقیه گفته شده است.

صفدی ترجمه «محمد بن عثمان بن حسن، الشیخ الإمام العابد الشریف السید محیی الدین العلوی الحسینی الدمشقی الشیعی» را هم آورده (ص ۱۷۳۷) و او را به عنوان «شیخ الإمامیه وکبیرهم» شناسانده و در نقد حال او گفته است: «وکان یترضی عن عثمان وعن غیره من الصحابة».

صفدی علامه حلی را چنین معرفی کرده است: «عالم الشیعة والقائم بنصرة تلك الأقاویل الشیعیة، ...». (ص ۶۴۷) و در این عبارت خصومت خویش را به وضوح نمایانده است. در وصف منش وی می نویسد: «وکان ریض الأخلاق حلیماً». گویا حلم علامه را در برخورد کریمانه ایشان با استاد عربده جوی خودش، ابن تیمیه، دریافته باشد! در همان جا اشتها و پردازش ایشان را به دانش های عقلی یادآور گردیده است. (همان) فرصت جویانه می کوشد بطعن در حق علامه سخن بگوید؛ چنان که می گوید: «و صنف فی الحکمة، و خلط فی الأصول النور بالظلمة». (همان)

آن گونه که خود صفدی گفته نخستین بار به سال ۱۸ [۷] یا ۱۷ [۷] در دمشق نزد ابن تیمیه رفته و مسائلی در «تفسیر» و «اعراب» و درباره «ممکن و واجب» از او پرسیده و بعد از آن بارها او را دیده و در دروسش شرکت کرده است و پس از مرگ ابن تیمیه هم وی را به خواب دیده، خوابی که شرحش را در اعیان العصر آورده است. (ص ۱۳۸ و ۱۳۹)

وی در پایان ترجمه اش از ابن تیمیه می نویسد:

وفی الجملة، شیخ تقی الدین بن تیمیه، یکی از آن سه تن است که من همروز گارشان بوده ام و در این زمان، بلکه از صد سال پیش از آن، مانند ایشان نبوده است. این سه تن، شیخ تقی الدین ابن تیمیه، و شیخ تقی الدین ابن دقیق العید، و شیخ ماتقی الدین سبکی اند.

سپس این چند بیت را که خود سروده است، می آورد:

ثلاثة لیس لهم رابع  
فلاتکن من ذاک فی شک  
وکلهم منتسب للثقی  
یقصر عنهم وصف من یحکی  
فیان تشاقلت ابن تیمیه  
واین دقیق العید والسبکی  
(ص ۱۴۷)

درباره برادر ابن تیمیه، یعنی عبدالله، هم با ارادت بسیار سخن گفته است. (ص ۹۰۵)

می دانیم که ابن قیم جوزیه از شاگردان و ارادتمندان ابن تیمیه بوده است و سهم زیادی در قوام بخشیدن به مسلکی که او بنیان گذاشت و ترویج افکار وی، داشته است. صفدی ترجمه ای جانبدارانه برای ابن قیم نیز رقم زده است. (ص ۱۶۰۶-۱۶۰۸).

با اندکی تسامح می توان او را شاگرد ابن قیم نیز دانست؛ چه، خود می گوید: «بیش از یکبار محضر وی را دریافتیم و از فوائد او، خصوصاً در عربیت و اصول، برگرفتم». (ص ۱۶۰۷)

شمس الدین ذهبی، صاحب تاریخ الإسلام، که می دانیم منش و اندیشه اش - خصوصاً در مواجهه با شیعه - چگونه است، استاد صفدی بوده و از همین رو و به سبب علاقه ای که به او داشته، ترجمه اش را مفصلاً درج کرده است. (ص ۱۵۵۶-۱۵۶۲)

بعضی از کسانی که زندگیشان در اعیان العصر گزارش شده،

غرایی است که از وی حکایت کنند» و سپس شش حکایت مضحک از او می آورد و آنگاه می نویسد: «حکایت های او بسیارند و همین قدر از آنها کافی است».

زبان اعیان العصر زبانی شگفت است، سرشار از جناس و سجع و دیگر آرایه ها که بیشتر برای رقابت با مقامات حریری یا معلقات سبع مناسب است تا گزارش تراجم و شرح احوال عالمان و نامداران روزگار! البته میان اهل قلم مرسوم بوده است که برای آرایش نگارش های خویش از آرایه ها بهره ببرند؛ چنان که عطار در سده هفتم در آغاز فصول تذکرة الأولیاء آرایه ورزی نموده و قرن ها بعد صاحب روضات (ره) به کاربرد صناعات روی آورده است؛ ولی شاید کمتر تراجم نگاری را بتوان یافت که از آغاز تا انجام کتابش را صنعتگرانه رقم زده باشد!

زیاده روی صفدی در این کار تا آنجا است که خواننده عادی و تاریخ پژوه را بی تردید در مراجعات مکرر ملول خواهد کرد. نثر او پُر است از نمودهای اشتیاق به موزونیت کلامی و کلام موزون در نقل و درج و گزارش شعر، شاید به سبب همین دلبستگی شخصی به ادبیات و سخن منظوم، گشاده دستی می کند؛ چنان که در ترجمه سه صفحه ای «قاضی امین الدین بن غانم» (ص ۳۱-۳۳)، به تقریب، بیش از دو صفحه شعر آورده و در ترجمه کمتر از دو صفحه ای «ابن الصیاح البقاعی» (ص ۳۴-۳۵) مرثیه ای ۲۴ بیتی را که محمد بن نباته برای وی سروده، درج نموده است. کل ترجمه «جلال الدین بن القلانسی» سه صفحه و چند سطر است و دو صفحه و چند سطر از این حجم را مرثیه شهاب الدین ابوالثناء محمود برای جلال الدین مذکور پر کرده است. (ص ۶۶-۶۹) در ترجمه «شهاب الدین العزازی» (ص ۱۵۷-۱۶۲) و «شهاب الدین الامشاطی» (ص ۱۶۹-۱۷۲). گویی در گزارش آنچه خواندنی یافته یا می پسندیده، هیچ بازدارنده ای ندیده.

علاقه فنی اش را به شعر و شاعری از اظهار نظرهای گهگاهی اش ضمن تراجم احوال می توان دانست.

ذیل احوال «ابراهیم بن علی بن خلیل الحرانی، المعروف بعین بصل» (ص ۵۳-۵۵) می نویسد: «و من شعره الذی نسب الیه قوله» و آنگاه چکامه ای در بیست بیت می آورد و سپس چنین اظهار نظر می نماید: «قلت: و شعره کله من هذه النسبة کما تراه غیر متلاحم النسخ ولا مستقیم النهج». در پایان ترجمه «شهاب الدین الامشاطی» در کار نقد شعر، دلی از عزا در آورده است! (ص ۱۷۲). ذیل ترجمه «ابن الجباس»، در شعری دراز که از او نقل کرده باریک شده و به خرده گیری ادبی پرداخته است. (ص ۲۳۶)

از رد ابن تیمیه بر کتاب علامه یاد می کند و بی شرمانه، این جسارت ابن تیمیه را که علامه (ابن مطهر) را «العیاذ باللّه» «ابن المنجس» نامیده، ذکر می نماید. (ص ۶۴۸)

صفدی به نوعی گاه شیعه و معتزله را در کنار هم یاد می کند. در وصف «جمال الدین بن الحسام البخاری» (فقیه شیعی) آورده: «قد أدمن مباحث المعتزلة والشیعة». (ص ۶۲) و نیز: «لم یزل فی تلك الناحیه قائماً بنصرة مذاهب الشیعة والإعتزال». (ص ۶۳)

صفدی هر چند ضمن ترجمه علامه حلی (ص ۶۴۷) او را «عالم الشیعة» می نامد، در همان آغاز ترجمه وی را با صفت «المعتزلی» - و نه «الشیعی» - یاد می کند. همچنین درباره «محمی الدین العلوی الحسینی» که «شیخ الإمامیه و کبیرهم» بوده، می گوید: «... و یناظر للإعتزال مستظاهراً بذلك». (ص ۱۷۳۷) شاید یکسان انگاری شیعه و معتزله، ناشی از پندار باطلی باشد که برخی برای وانمود کردن ریشه گیری موهوم عقیده شیعی از معتزلی رواج داده بودند. در کتاب مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه (تهران، ۱۳۷۲ هـ. ش). استاد آقای رسول جعفریان - زید عزه - به تفصیل، در باب این پندار و انگاره خطا، سخن گفته است.

خواننده کتب تراجم، جای جای، به نکات و اشارات و تشبیهات و لطائف و طرائف و ظرائف باز می خورد و اعیان العصر هم از این حکم مستثنا نیست.

در ترجمه «أبو اسحاق الطبری»، محدث طبری الأصل مکی شافعی، می خوانیم که می گفته است: «در تمام عمر یک یهودی یا نصرانی ندیده ام، و سبب آن بوده که وی هیچگاه از حجاز بیرون نرفته است». (ص ۶۵)

درباره ابن قیّم جوزیه نوشته است: هیچ کس آن قدر که او کتاب جمع کرد، کتاب جمع نکرد چرا که وی عمرش را در سر تحصیل کتب کرد و چون بمرد، استاد ما، فتح الدین، امهات و اصولی بزرگ و نیکو از کتب او خریداری کرد... فرزندان ابن قیّم ماه ها مشغول فروش کتاب های او بودند و این مقدار غیر آن بود که برای خودشان برگزیده بودند. (ص ۱۶۰۷)

در احوالات شهاب الدین مقدسی نابلسی، خوابگزار اعجوبه آن روزگار، گزارش هایی از تعبیر خواب های او آورده که بعضاً جالب توجه و خواندنی اند (ص ۱۵۰-۱۵۲). همچنین در ترجمه «شرف الحریری» (ص ۲۲۳-۲۲۵) می گوید: «او را

خودش، متن شعری را آورده است که وی بر کتاب جنان الجناس صفدی به خط خویش نوشته است. (ص ۲۳۷ و ۲۳۸) ترجمه «ابن فضل الله العمری» (ص ۲۵۰-۲۶۰) آکنده است از روابط منظوم و مثنوی و خویشتن و متن آنچه رد و بدل شده.

«أعیان العصر» طبع دارالفکر بیروت هر چند چاپ پاکیزه ای دارد و به طرز زیرکانه ای با بهره وری از سجاوندی و بندبندی (پاراگراف بندی) و رنگ سرخ به ممتاز گرداندن مطالب پرداخته - چنان که گزارش زمان وفات را در هر شرح حال به رنگ سرخ عرضه داشته تا به محض مراجعه دستیاب گردد - از ویژگی های یک چاپ تحقیقی سزامند و ممتاز برخوردار نیست.

از لحاظ دقت، در ضبط نص می توان تجدیدنظر کرد و آن را به پیش برد. مقدمه هم غنای کافی و دقت و صحت وافی ندارد. در مقدمه (ص ۴) تاریخ ولادت صفدی را ۶۹۶ هـ. ق. دانسته و نیز نوشته اند: «وقیل: عام ۶۹۷ هـ.» و کل مطلب را به الدرر الکامنه و البدر الطالع و الطبقات الشافعیة ارجاع داده اند؛ در حالی که صفدی در مقدمه خود (ص ۲۱) صراحتاً تاریخ ولادتش (۶۹۶ هـ. ق.) را یاد کرده و جایی هم برای «قیل» نهناده!

باز در مقدمه، نام همین کتاب را، در سیاهه آثار صفدی، «أعوان النصر فی أعیان العصر» (ص ۷) نوشته اند که با ضبط خود صفدی که «أعیان العصر و أعوان النصر» (ص ۲۳) است، نمی سازد.

همچنین در گزارش آثار چاپ شده صفدی، استقصای کامل ننموده؛ چه شرح لامیه العجم وی (ص ۸) که مقدمه نویس درباره آن سکوت کرده، به چاپ رسیده است. و ...

أعیان العصر آنگونه که گفته شد مجموعه منتخباتی است از الوافی بالوفیات که مربوط به عصر حیات صفدی می شده اند و از این حیث شاید مهم ترین بخش الوافی بالوفیات هم به شمار آیند؛ زیرا در هر تراجمنامه آگاهی های عصری مؤلف بیش بهایند. با این همه نباید ازین نکته غفلت کرد که أعیان نسبت به الوافی نکاتی هم افزون دارد.

روی هم رفته، برای مطالعه پیشینه تمدن اسلامی، نباید و نمی توان از این اثر غافل شد.

چاپ دیگری از أعیان العصر صفدی در دست محققان هست که از سوی «دارالفکر» دمشق (در ۷ جلد) منتشر شده، و برای پرهیز از تطویل، به توصیف آن نمی پردازیم.

هنگامی هم که سروده هایی از «شمس الدین الطیبی» گزارش نموده، به مناسبت، به بحث «اقتیاس» در شعر وارد شده و درباره یجوز و لایجوز آن سخن گفته است. (ص ۲۶۴) همچنین وقتی شعری از شمس الدین ذهبی، صاحب تاریخ الإسلام، نقل کرده به ارزیابی سخن او و اینکه اگر به جای او بود، چگونه می سرود، پرداخته است. (ص ۱۵۶)

اساساً روزگار صفدی - چنان که از نگارش های آن عهد و همین أعیان العصر هویدا است - روزگار عنایت به شعر و سخن منظوم در میان عالمان است. بسیاری از اصحاب تراجم أعیان العصر هر چند در شاخه های دینی دانش آموخته اند، آثار منظوم دارند؛ نمونه را، نجم الدین طرسوسی، قاضی القضاة دمشق، ایاتی درباره اختلاف میان ابوحنیفه و ابوالحسن اشعری سروده که صفدی متن آن را هم که در آن حق به ابوحنیفه داده شده، عیناً در أعیان (ص ۵۸-۵۹) درج نموده است. ابوالعباس لخمی اشیلی چکامه ای متغزلانه داشته که برخی مصطلحات علم الحدیث را در آن گنجانیده است، به مطلع:

گرامی صحیح و الرجا فیک مُعضل  
و حزنی ودمعی مطلق و مسلسل

صفدی همه این قصیده را در أعیان (ص ۱۸۳ و ۱۸۴) آورده و چنان که خود گفته آن را در تذکره اش شرح نموده است.

وی در گزارش ها به روابط خودش با اصحاب تراجم، نیک بها می دهد؛ چنان که در ترجمه «قاضی کمال الدین بن الطائی» (ص ۴۲-۴۵) گزارش تعزیتش از بهر او به برادر قاضی و چکامه ای را که در آغاز نامه نوشت و همچنین نامه ای را که در جواب نامه وی «ارتجالاً من رأس القلم» رقم زده، آورده. در ترجمه «جمال الدین بن فهد الحلبي» (ص ۷۵-۷۸) بیت تعزیتی را که به والد او نوشته و همچنین لغزی را که او نوشته و پاسخی را که صفدی خود پرداخته و برایش فرستاده، درج نموده. نیز در ترجمه «نجم الدین ابوالعباس بن غانم» (ص ۱۷۸-۱۸۱) نه قطعه شعر رد و بدل شده میان خودش و او را - که تنها آخرین آنها سیزده بیت است - در کتاب ضبط کرده است. در احوال «ابن شمس الدین الأنصاری» (ص ۲۰۷-۲۱۰)، بیشترین حجم را به اشعار رد و بدل شده میان خودش و او و آنچه در باب شعر او گفته، اختصاص داده است.

در ترجمه «ابن الجبّاس» جدا از انشادهای او در مدح